



Is future research a noumenon or a phenomeno? Studying the futurist elements of Immanuel Kant's opinions

Mohsen Hakemi*¹ | Mohammad Heydari puor²

Abstract

Futurism is the knowledge of discovering the future. It is very important with what approach we look to the future, and how we make an impression of the facts from the events and incidents that have not happened in the present and make decisions according to this impression. This is important depending on the philosophical approach from which philosophical school we look at the future events. In this regard, the main issue of this research is, what are the fields in Immanuel Kant's thought to know the future? Or in other words, what are the futuristic elements of Kant's thought? For this purpose, the research method is based on library studies and referring to Kant's works and extracting futuristic elements in his thought. In this method, we reach the mentioned elements through the analysis of his opinion. Through the investigation, it was determined that in Kant's epistemological system, knowledge is obtained for humans from the cooperation of transcendental senses with transcendental analysis, that is, from the cooperation of the elements of time and space and the categories of understanding, in which formation takes place between the two. Therefore, it is necessary to discuss time and place in Kant's epistemology. Therefore, the sum of these elements in the knowledge of the future, according to Kant's emphasis on previous composite theorems, it is effective. So, in Kant's view, what is considered to be the basic element of futurist epistemology is a priori compound theorems that increase our knowledge of the world with the condition of necessity and generality. Therefore, he is searching for our necessary and previous conditions before experience, which makes human knowledge possible.

Keywords: Kant, previous composite theorems, noumena and phenomena, futurism, transcendental idealism.

1. Corresponding Author: Ph.D, candidate in Islamic philosophy and theology, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran. MH.nHakemi@gmail.com
2. Ph.D. in General Linguistics, Ferdowsi University, Mashhad, Iran.

پدیدگی یا پدیدارگی آینده؟ مطالعه عناصر آینده پژوهانه آراء ایمانوئل کانت

محسن حاکمی*^۱ | محمد حیدری پور^۲

چکیده

آینده پژوهی دانش کشف آینده است. بسیار مهم است که با چه رویکردی به آینده می‌نگریم، و چگونه از وقایع و حوادثی که در اکنون رخ نداده است، برداشتی از حقایق می‌کنیم و متناسب با این برداشت، تصمیم‌گیری می‌نماییم. این مهم، بسته به رویکردی فلسفی دارد که از دریچه کدام مکتب فلسفی به وقایع آینده نظر می‌کنیم. در همین راستا مسئله اصلی این پژوهش این است که عناصر آینده پژوهانه اندیشه کانت کدام است؟ برای این منظور، روش تحقیق مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و رجوع به آثار کانت و استخراج عناصر آینده نگرانه در اندیشه وی است؛ در این روش از طریق تحلیل نظر وی به عناصر مذکور می‌رسیم. با بررسی انجام شده مشخص گردید که در دستگاه معرفتی کانت، شناخت از همکاری حسیات استعلایی با تحلیل استعلایی، یعنی از همکاری عناصر زمان و مکان و مقولات فاهمه، که شاکله سازی در میان آن دو اتفاق می‌افتد، برای انسان حاصل می‌شود. بنابراین، ضروری است درباره زمان و مکان در معرفت‌شناسی کانت بحثی طرح گردد. بنابراین، مجموع این عناصر در شناخت آینده، با توجه به تأکید کانت بر قضایای ترکیبی پیشین؛ موثر می‌باشد. پس آنچه در نگاه کانت عنصر اساسی معرفت‌شناسی آینده پژوهانه محسوب می‌گردد، قضایای ترکیبی پیشینی است که با شرط ضرورت و کلیت، اطلاع ما را از جهان افزایش می‌دهد. بنابراین وی در جستجوی شرایط ضروری و پیشینی ما قبل تجربه است که شناخت انسان را امکان پذیر می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: کانت، قضایای ترکیبی پیشین، پدیده و پدیدار، آینده پژوهی، ایده‌آلیسم استعلایی.

۴

سال سوم
زمستان ۱۴۰۱
صص: ۶۷-۹۷

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۱/۱۰/۱۵
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۱/۱۲/۰۲



۱. نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

MH.nHakemi@gmail.com

۲. دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران.

مقدمه و بیان مسئله

اهمیت مباحث معرفت‌شناسی (اپیستمولوژیک) بر کسی پوشیده نیست. در فلسفه جدید، معرفت‌شناسی به حدی مهم است که به جرأت می‌توان گفت: فلسفه غرب بیش‌تر شأن معرفت‌شناسانه دارد تا هستی‌شناسانه (آنتولوژیک). اعتقاد بر این است که کانت نخستین فیلسوف غربی بوده که در معرفت‌شناسی، بیش از دیگر فلاسفه دوره جدید بحث نموده است، به گونه‌ای که موضوع فلسفه را از وجودشناسی به معرفت‌شناسی تبدیل کرده است. بنابراین، از زمان او تاکنون فلسفه غرب شأن معرفت‌شناسی گرفته است. در این مقاله، به بخشی از دستگاه عظیم و عریض کانت پرداخته شده است.

سرفصل مباحث معرفتی در فلسفه غرب را باید از کانت شروع کرد؛ زیرا فلاسفه عصر جدید نفیاً و یا اثباتاً از کانت و معرفت‌شناسی او متأثر شده‌اند و چنان که هگل گفته است: می‌توان پس از کانت، علیه یا له او بود، ولی بدون او نمی‌توان تفکر فلسفی داشت. آنچه در معرفت‌شناسی کانت اهمیت بسیاری دارد دو عنصر «زمان» و «مکان» است؛ عناصری که بدون آن‌ها نظام معرفتی کانت به منزله مواد اولیه و خامی است که از قالب تهی می‌باشد. این بخش از دستگاه معرفتی او علاوه بر این که برای کانت - فی نفسه - مهم است. از سوی دیگر، ضامن صحت و سلامت بخش‌های دیگر فلسفه اوست و در واقع، کلیدی‌ترین عنصر در قسمت «حسیات استعلایی» فلسفه کانت، زمان و مکان است و بدون توجه به آن دو، نوبت به بخش‌های دیگر معرفتی کانت نمی‌رسد و کارکرد بخش‌های دیگر منوط به وجود دو عنصر زمان و مکان است؛ زیرا در دستگاه معرفتی کانت، شناخت از همکاری حسیات استعلایی با تحلیل استعلایی، یعنی از همکاری عناصر زمان و مکان و مقولات فاهمه، که شاکله‌سازی در میان آن دو اتفاق می‌افتد، برای انسان حاصل می‌شود. بنابراین ضروری است تا درباره زمان و مکان در معرفت‌شناسی کانت بحث شود (غفاری، ۱۳۸۱).

دقت در نظرات اندیشمندان، فیلسوفان و نظریه پردازان نسبت به باز تولید دانش در عرصه ذهن و عمل کمک‌شایانی می‌نماید. بنابراین آشنایی با اندیشمندان مختلف و آشنایی با نقاط عطف اندیشه آنان:

الف) سبب ساخت نظام هستند و دقیق بنای فکری مختار؛

ب) مانع از اعوجاجات فکری؛

ج) مانع از تکرار گذشته در ساخت اندیشه نوین می گردد؛

که این نیز اهمیت پرداختن به اندیشه اندیشمندان مختلف را پررنگ تر می نماید و سوال اصلی این تحقیق این است که در اندیشه ایمانوئل کانت آیا آینده، پدیده است یا پدیدار؛ یعنی آینده «بود» است یا «نمود»؟ و عبارت دیگر آیا آینده وجود فی نفسه دارد یا صرفاً یک نمودار (= نمود دهنده) و پدیدار از یک پدیده/واقعیت است؟ و عناصر اصلی آینده در اندیشه وی چیست؟

مبانی نظری پژوهش

حقیقت نزد کانت

اندیشه بنیادی او این است که با آنکه تجربه حسی، زمی نه شناسایی هست [اما] بنیاد آن نیست. یعنی با آنکه می توان گفت هرگونه شناسایی، با تجربه آغاز می شود؛ نمی توان گفت که همه شناسایی از تجربه می آید. اینکه ما از شناسایی های لازم و کلی برخورداریم، خود نشان آن است که شناسایی بجز تجربه، سرچشمه دیگری نیز دارد. زیرا تجربه هیچگاه نمی تواند شناسایی لازم و کلی پدید آورد. از این روست که کانت داده های حسی را ماده یا مایه شناسایی؛ و آنچه را توانایی های شناسایی، به آن می افزایند، صورت شناسایی می شمرد و جستجوی این صورت ها را که همان بنیادهای شناسایی هستند، بررسی فرارونده^۱ می نامد. او با این بررسی نشان می دهد که شناسایی، بیش از آنکه یافته ما باشد، ساخته ماست و از اینرو ساده انگاری است اگر آن را بازتاب تصویر ساده موضوع ها بپنداریم. درست آن است که میان واقعیت یه خودی خود، و نمود آن، تفاوت بگذاریم. آنچه ما می شناسیم همانا نمود است و نه ذات خود به خودی خود. زیرا چیزها تنها آنگاه شناخته می شوند که رنگ توانایی های شناسایی ما را به خود گرفته باشند. با این همه، نمود، نمود واقعیت است؛ نه چیزی پنداری. نمود آن است که در نسبت میان شناسنده و واقعیت به

1. tascendental

خودی خود، نمایان می‌شود. از اینرو چگونگی‌های آن، وابسته به شناسنده است؛ و از سوی دیگر وابسته به موضوع شناسایی. آنچه کانت بر آن تأکید دارد بستگی «چگونگی» چیزهاست به شناسنده و نه «هستی» آن‌ها. خود او در رد ایده آلیسم بر کلی، بر این نکته تأکید کرده، و حتی گفته است که شک کردن به هستی چیزها، هیچگاه به اندیشه او راه نیافته است (نقیب زاده، ۱۳۹۹: ۲۰۲-۲۰۳). بنابراین، از نظر کانت حقیقت مطلق وجود دارد اما بطور مطلق قابل کشف نیست و دسترسی به حقیقت و استنباط از آن، ساخته و بافته شناسنده است (سلیمانی، ۱۳۹۶: ۲۷-۵۳).

تقسیم قضایا به پیشینی و پسینی

تقسیمی که در مورد قضیه انجام می‌گیرد، تقسیم آن به پیشینی و پسینی است. پیش از این مفاهیم به پیشینی و پسینی تقسیم می‌شود. اما در اینجا سخن از قضایا است. اگر برای تصدیق یک قضیه یا تعیین صدق و کذب آن نیاز به تجربه بود می‌توانیم آن را قضیه پس از تجربه یا «پسینی» بدانیم ولی اگر برای این کار نیازی به تجربه نباشد و بدون تجربه بتوانیم صدق و کذب آن را تعیین کنیم آن را «پیشینی» می‌نامیم. مثلاً قضیه «هوا گرم است» قضیه‌ای پسینی است زیرا تنها پس از تجربه می‌توان تعیین کرد که این قضیه درست یا نادرست است اما قضیه «هر متهالی دارای همسر است» قضیه‌ای پیشینی است چرا که بدون نیاز به تجربه و تنها با دانستن معنای موضوع و محمول می‌توانیم بگوییم این قضیه درست است. ملاک پیشینی بودن یک قضیه آن است که آن قضیه از «کلیت^۱» و «ضرورت^۲» برخوردار باشد. کلیت و ضرورت نمی‌توانند از تجربه گرفته شده باشند زیرا با تجربه فقط می‌توانیم در مورد موضوعاتی حکم کنیم که به طور خاص آنها را مشاهده کرده باشیم و از تعمیم حکم به سایر موارد ناتوان هستیم. پس اگر حکمی دارای ضرورت و کلیت باشد، حکم پیشینی خواهد بود و در غیر این صورت آن حکم را باید پسینی بنامیم چون کلیت و ضرورت محصول تجربه نیستند.

اقسام قضایا

از نظر هیوم قضایای تحلیلی، پیشینی است و قضایای ترکیبی، پسین تلقی می‌گردد. به عبارت دیگر دو نوع قضیه وجود دارد:

1. Universality
2. Necessity

الف) قضایای تحلیلی پیشین: مانند هر مثلث دارای سه ضلع است.

ب) قضایای ترکیبی پسین: مانند هوای امروز دو درجه از دیروز سردتر است. چون قضایای پیشین فقط به تحلیل مفهومی می‌پردازند. اطلاع ما را در باب عالم واقع افزایش نمی‌دهند اما در مقابل قضایای ترکیبی مفهومی جدیدی به مفهوم قبلی اضافه می‌کنند و اطلاع تازه‌ای درباره جهان خارج به ما می‌دهند. بعقیده هیوم وقتی که ما درباره عالم خارج از ذهن سخن می‌گوییم همه احکام ما پسین هستند یعنی تنها پس از تجربه و بوسیله آن می‌توانیم از عالم خارج آگاهی پیدا کنیم. عبارت دیگر بنابر عقیده وی، هیچ قضیه کلی و ضروری درباره عالم واقع نداریم و کلیت و ضرورت فقط مربوط به رابطه مفاهیم در ذهن است. بنابراین، نفی کلیت و ضرورت احکام ترکیبی موجب می‌گردد که علوم تجربی و قضایایی که در آن بکار می‌رود فاقد کلیت و ضرورت باشند و راه برای پیش بینی وقایع آینده بسته شود. لذا این دیدگاه درباره اعتبار قضایا به نفی اعتبار علوم تجربی ختم می‌گردد (زمانی، ۱۳۸۶: ۸۳-۸۴).

کانت و اقسام قضایا

کانت معتقد است تمام قضایای تحلیلی، پیشین هستند اما همه قضایای ترکیبی، پسین نیستند. او معتقد است قضایای ترکیبی بر دو نوع هستند: پیشین و پسین. بنابراین سه قضیه وجود دارد: الف) تحلیلی پیشینی: که دارای کلیت و ضرورت هستند اما اطلاع تازه‌ای در بر ندارند. ب) ترکیبی پسین: که اطلاع تازه‌ای دارند اما کلی و ضروری نیستند. ج) ترکیبی پیشین: که هم کلی و ضروری هستند و هم اطلاع ما را درباره جهان خارج افزایش می‌دهند. تفاوت تقسیم قضایا از دیدگاه کانت با هیوم در پذیرش نوع سوم قضیه است. کانت معتقد است ما قضایایی داریم که از سویی «ترکیبی» هستند یعنی در آنها مفهوم جدیدی به موضوع نسبت داده می‌شود و اطلاع ما درباره جهان خارج افزایش می‌یابد و از سوی دیگر دارای کلیت و ضرورت هستند یعنی پیشینی می‌باشند.

مفهوم مکان در آراء کانت

کانت در بخش «بیان مابعدالطبیعی مکان» تلاش می‌کند تا تحلیل درستی از ماهیت مکان ارایه نماید. تحلیل او شامل چهار نکته است:

۱. مکان مفهومی تجربی نیست و به عبارت دیگر مفهوم مکان از تجربه گرفته نشده است و بنابراین انتزاعی نیست. مفهوم حاصل از انتزاع به مفهومی گفته می‌شود که از مشاهده چند شیء جزئی به دست می‌آید. مثلاً مفهوم سبز با مشاهده اشياء سبز به وسیله ذهن انتزاع می‌گردد. به اعتقاد کانت، مفهوم مکان پیش فرض و شرط لازم مشاهده است نه حاصل آن. بنابراین مکان صورت و قالب مشاهده است نه نتیجه آن.
۲. مکان صورت همه شهودهای بیرونی است. یعنی تصور اشياء بیرون از ذهن تنها از طریق مکان میسر می‌شود. نمی‌توان تصور کرد که اشياء باشند و مکان نباشد اما می‌توان تصور کرد که مکان باشد و هیچ چیز در آن نباشد.
۳. مکان مفهومی عقلی نیست. ما تنها یک مکان به تصور در می‌آوریم و قطعات مختلف مکان را به منزله بخش‌های آن در نظر می‌گیریم نه اجزاء تشکیل دهنده آن. به تعبیر دیگر تا هنگامی که مکان را تصور نکنیم نمی‌توانیم قطعات آن را تصور کنیم. ما نمی‌توانیم کل مکان را با «کنار هم قرار دادن» قطعات آن تصور کنیم زیرا «کنارهم نهادن» مفهومی مکانی است.
۴. مکان مفهومی عقلی نیست. مفهوم عقلی، کلی است و بر مصداق‌های مختلف دلالت می‌کند مانند مفهوم میز که بر میزهای جزئی قابل اطلاق است اما مکان این گونه نیست. قطعه‌های مختلف مکان به منزله مصداق آن نیستند بلکه بخش‌های یک کل هستند. از نظر کانت، ریاضیات شامل دو بخش است. حساب و هندسه. هندسه درباره شکل‌ها بحث می‌کند. به عقیده وی شرط استفاده از احکام ترکیبی پیشین در هندسه آن است که مکان به عنوان صورت شهود حسی به داده‌های تجربی نظم دهد (زمانی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۸۶).

مفهوم زمان نزد کانت

در رهگذر مقایسه‌ی زمان نزد کانت و هایدگر، اولین سؤالی که به ذهن خطور می‌کند این است که هنگامی که آنان از زمان سخن می‌گویند، در واقع درباره‌ی چه چیزی توضیح می‌دهند (رنجبر، ۱۳۸۴). در این بخش می‌خواهیم معنایی ساده و اجمالی از زمان در فلسفه‌ی آن‌ها بیابیم و در بخش‌های بعدی این معنا را گسترش دهیم. کانت در فلسفه‌ی خود دست به تحلیل قوای انسانی می‌زند. وی در ابتدا ادعا می‌کند که قوای ذهنی بر سه نوع هستند: حس؛ فهم و عقل، که هر یک را به ترتیب در بخش‌های زیر بررسی می‌کند:

۱. حسیات استعلایی؛^۱

۲. تحلیل استعلایی؛^۲

۳. دیالکتیک استعلایی^۳ (کاپلستون، ۱۳۷۵).

اما چنان که خواهیم دید، کانت، ناگهان قوه‌ای دیگر را مطرح می‌کند که عبارت است از قوه-ی خیال و آن را واسطه‌ی بین حس و فاهمه معرفی می‌کند.

اما در یک بررسی کاملاً فشرده از فلسفه‌ی کانت، چگونگی رهنمون شدن وی به زمان را، می‌توان این‌گونه شرح داد که او از دقت در احکامی که صادر می‌کنیم، در می‌یابد که همه‌ی احکام، تألیفی و یا تحلیلی هستند. در تفاوت آن‌ها می‌توان گفت، برخلاف حکم تألیفی، انکار حکم تحلیلی به تناقض می‌انجامد. وی، در تقسیم دیگری، احکام را به پیشینی و پسینی تقسیم می‌کند. هر حکم پسینی بعد از تجربه است و حکم پیشینی، حکمی مستقل از تجربه است (لاریجانی، ۱۳۸۳).

1. Transcendental Aesthetice
2. Transcendental Analytic
3. Transcendental Dialectic

تا قبل از کانت بر این نکته توافق بوده که حکم یا تحلیلی پیشینی است، یا ترکیبی پسینی. اما کانت ادعا می‌کند که احکام ترکیبی پیشینی نیز وجود دارند. مصادیق این نوع از احکام ریاضیات و مبادی علم می‌باشند. (لاریجانی، ۱۳۸۳). ادامه‌ی فلسفه‌ی کانت برای این است که مشخص سازد آیا از این نوع حکم می‌توان در مابعدالطبیعه بهره برد یا خیر؛ و به این منظور او به این مقوله می‌پردازد که اصولاً شناسایی برای انسان چگونه حاصل می‌شود و انسان چگونه حس و فاهمه‌ی خود را در این مقوله به کار می‌برد؟

گذشتگان تجربی مسلک، معتقد است که شناسایی با تجربه آغاز می‌شود. البته با آن‌ها موافق نیست که تمام معرفت، از تجربه نشأت می‌گیرد. برای فهم نظر او ابتدا باید دانست که وی بین حس و فاهمه تفاوت قائل است و برخلاف گذشتگان خود در هر دو سنت، تجربی مسلک یا عقل‌گرا، نه فاهمه را قابل تحویل به حس می‌داند و نه حس را قابل تحویل به فاهمه. او به پیروی از "ولف" بین این دو، تباین ذاتی قائل می‌شود، آن‌ها را مجزا دانسته و برای هر یک مشخصات خاص خود را می‌شمارد. ما یک قوه‌ی حس داریم و یک قوه‌ی فاهمه. و این‌ها در انسان باید دارای وسایل و امکاناتی باشند که با آن به شناسایی روی بیاورند. به این وسایل و امکانات که از قبل در ما نهاده شده‌است، امور پیشینی می‌گوییم که حس و فاهمه هر دو دارای چنین اموری هستند. بنابراین او با این کار در حقیقت قائل به دو گروه از امور پیشینی شده‌است؛ امور پیشینی خاص حس و امور پیشینی خاص فاهمه.

از آن‌جا که شناسایی نزد کانت با شهود حسی آغاز می‌شود، در وهله‌ی اول باید حس را مورد مطالعه قرار داد و روشن ساخت که شهود حسی چگونه نزد ما، به وجود می‌آید. کانت امور پیشینی شهود "حسی" را مکان و زمان معرفی می‌کند. مکان و زمان نزد کانت، ویژگی شیء به خودی خود نیستند، بلکه وجوه گریزناپذیر تجربه‌ی ما هستند. یعنی در دستگاه ادراک حسی باید به‌طور پیشینی موجود باشند. مکان، صورت پیشینی شهود امور بیرونی است و زمان، صورت پیشینی شهود هرگونه تجربه‌ای است. خواه تجربه‌ی درونی (درون‌نگری) باشد و خواه تجربه‌ی بیرونی (حسی). به عبارت دیگر، "زمان" عبارت است از: صورت ذهنی جریان و مرور حوادث بیرونی و درونی.

در همین ابتدا می‌توان مشخص نمود که مکان و زمان مستقل از ما وجود ندارد. البته این که زمان وابسته به ماست، به این معنی نیست که امری ذهنی است. بنابراین زمانی که در فلسفه‌ی کانت

شاهد آن هستیم، زمانی است که اگرچه ذهنی نیست (به این معنا که یک تصور نیست) اما وابسته‌ی به ماست و عینیت خارجی ندارد. پس می‌توان گفت؛ جهان خارج، چیزی به نام زمان ندارد. اما در این صورت جهان، آن‌گونه که به خودی خود هست چه می‌شود و در چه نظم و ترتیب مکانی و زمانی بروز می‌دهد؟ کانت پاسخ می‌دهد: این موضوعی قابل بحث نیست. آن‌چه می‌توان گفت، جهانی است که تجربه‌ی ما به آن تعلق می‌گیرد و به ما نشان داده می‌شود. دربارهی هر دنیای قابل تصویری می‌توان گفت که اشیاء در آن، بعد یا امتداد مکانی خواهند داشت و باید جایی را اشغال کنند، و رویداد اتفاقات مختلف، زمان می‌گیرد و تابع توالی منظم زمانی خواهند بود (کاپلستون، ۱۳۷۵).

اکنون ببینیم که این شرط عام ادراک حسی یعنی زمان، نزد کانت چگونه مفهومی است. کانت برای زمان چند ویژگی مطرح می‌کند. این ویژگی‌ها چنان که در نقد عقل محض آمده است به این گونه‌اند:

۱. زمان یک مفهوم تجربی نیست که به گونه‌ای از یک تجربه حاصل شود.
۲. زمان یک تصور ضروری است که پایه‌ی تمام شهودهاست.
۳. این ضرورت پیشینی که مبنای امکان عام اصول ضروری روابط زمان، یا به‌طور کلی اصول متعارف‌ی زمان است، تنها یک بعد دارد.
۴. زمان در مفهوم عمومی آن، استنتاجی نیست، بلکه صورت محض شهود حسی است.
۵. بیکرانی زمان بر چیزی بیش از این دلالت نمی‌کند که هر حیطه‌ی زمانی مشخص، تنها از طریق اجزای منفرد زمان که آن [حیطه‌ها] را تشکیل می‌دهند، ممکن است. ملاحظه‌ی اول در صدد اثبات دو امر است. اول این که زمان از تجربه به دست نیامده است، و دوم این که زمان امری پیشینی است. زمان را نمی‌توان از تجربه استنتاج یا از آن اقتباس کرد؛ چراکه زمان برای تجربه از پیش، فرض شده است. از آنجا که احساس‌ها به اعیان فیزیکی خارج از

بدن ما مربوط هستند، و از آن جا که ما این احساس ها را قبل یا بعد از یکدیگر ادراک می کنیم، پس باید پیش از این تجربه ها، زمان را فرض گرفته باشیم. چراکه ادراک قبل یا بعد احساس ها مستلزم فرض زمان است.

کانت در قسمت دوم ملاحظه‌ی اول، این مسئله را مطرح می کند که زمان باید پیشینی باشد. دلیل این امر آن است که ما می توانیم زمان را درک کنیم بدون این که "عینی" یا "تجربه‌ای" را در نظر بگیریم؛ اما نمی توانیم عینی یا تجربه‌ای را در نظر بگیریم، بدون این که قبلاً زمان (و مکان) را فرض گرفته باشیم. به عبارت دیگر اگر همه‌ی اعیان نبود شوند، زمان از بین نمی رود، اما اگر زمان (و مکان) نبود شوند، چیزی در دسترس ما نخواهد بود.

کانت در ملاحظه‌ی دوم شرح می دهد که زمان یک تصور ضروری است. زمان یکی از ابزارهای حس است برای درک هر چیزی که بتواند متعلق شناخت آن قرار گیرد. در اینجا مفهوم زمان روشن می شود. زمان امری نیست که ما با ادراک یک یا چند موجود خارجی، انتزاع کنیم. بلکه خود زمان امری است که در قالب آن، چیزهای دیگر را شهود می کنیم. به عبارت دیگر این - چنین نیست که زمان یک امر کلی باشد و زمان های مختلف، اجزای آن باشند. بلکه زمان یک کل متفردی است که شخص آن را می شناسد یا می تواند بشناسد. زمان به همراه مکان، زمینه‌ی درک هر آن چیزی است که از راه احساسات می توان درک نمود.

ملاحظه‌ی سوم، بیان این مطلب است که زمان، همواره یک امر یک بعدی و حالت سیر آن، خطی است و نقطه‌های زمانی نسبت به یکدیگر حالت پس و پیش دارند. پاتون^۱ توضیح می دهد که زمان های مختلف، قسمت های مختلف یک زمان یگانه هستند. لذا زمان به همراه مکان، یکتا، منحصر به فرد و بی مانند هستند، بنابراین باید از قبل و با شهود و نه به عنوان مفهوم، محصل باشند. (Paton, 1961)

آنچه در ملاحظه‌ی چهارم مطرح می گردد یعنی مسئله‌ی شهودی بودن زمان، بسیار حساس است. این که کانت آن را شهودی می داند، از دو جهت برای موضوع بحث، قابل طرح است. اول این که شهودی بودن زمان با پیشینی بودن آن چگونه قابل جمع است؟ و مسئله‌ی بعدی این که آیا می توانیم از شهودی بودن زمان نزد کانت، به معنایی از زمان که منظور هایدگر است نزدیک شویم؟

1. Paton

مسئله‌ی اول این است که شهود نزد کانت، تنها شهود حسی است و از طرف دیگر زمان به واسطه‌ی شهود درک می‌شود. اما یک "نومن"^۱ و یک موجود خارجی نیست، بنابراین آیا او متناقض سخن گفته‌است؟ تعریف دقیق شهود از نظر کانت، اینجا رهگشا خواهد بود و پس از آن باید دقت کرد که شهود محض نزد وی به چه معنی می‌باشد (لاریجانی، ۱۳۸۳). بنابراین ابتدا معنای شهود را در نقد عقل محض جستجو می‌کنیم و سپس به معنای شهود محض، نزد کانت، خواهیم پرداخت.

کانت در نقد عقل محض می‌گوید: معرفت، به هر طریق و با هر وسیله‌ای که به اعیان مربوط باشد، به هر صورت آنچه که معرفت به وسیله‌ی آن مستقیماً به اعیان مربوط می‌شود و آنچه که اندیشیدن تماماً متوجه آن است؛ شهود است. ولی شهود، صرفاً آن‌جا را شامل می‌شود که به ما متعلق (عینی) داده شود و این امر به نوبه‌ی خود دست کم برای انسان‌ها تنها آن‌جا ممکن است که اعیان به نحوی معین، بر ذهن تأثیر گذارد. توانایی دریافت تصورها به شیوه‌ای که ما به وسیله‌ی اعیان (اشیاء) متأثر می‌شویم، حساسیت نامیده می‌شود. بنابراین اعیان به واسطه‌ی حسیات به ما داده می‌شود و تنها حسیات است که شهودها را برای ما فراهم می‌سازد. ولی اعیان به وسیله‌ی فاهمه اندیشیده می‌شود و از مفهوم‌ها زاییده می‌گردد. لذا اندیشیدن سراسر باید مستقیم یا به واسطه‌ی برخی نشانه‌ها سرانجام به شهود و در نتیجه نزد ما به حسیات مربوط شود.

چنان‌که کانت در بالا تصریح نموده است منظور از شهود، همانا شهود حسی است و به معنای آگاهی از موجودات متفرد و جزئی می‌باشد. وی زمان را - به همراه مکان - شهود محض می‌داند. آیا این مسئله، تناقضی اساسی در فلسفه‌ی اوست؟ یا این که صفت "محض" که نوع شهودی است که زمان و مکان با آن ادراک می‌گردند، این نوع شهود را (یعنی شهود محض را) از شهود حسی اعیان جدا می‌سازد؟ در ادامه به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت:

(لاریجانی، ۱۳۸۳)، بیان می‌کند: چنان‌که در بخش معرفت شناختی فلسفه‌ی کانت خواهیم دید، وی معتقد است ما از اشیاء به‌عنوان نومن چیزی جز پدیدار، نمی‌شناسیم. در توضیح بیشتر می‌توان گفت که این شناخت دو بخش دارد؛ یکی صورت پدیدار و دیگری ماده‌ی پدیدار. ماده‌ی پدیدار مربوط به عالم تجربه است و شهود آن نیز تجربی است. اما صورت پدیدار مربوط به

1. Noumen

عالم تجربه نیست؛ بلکه در قوه‌ی حساسیت ما وجود دارد و شی‌ای که به ما عرضه می‌شود تا بتوانیم از آن شهود تجربی داشته باشیم، باید در قالب این صورت‌ها- که در قوه‌ی حساسیت قرار دارند قرار گیرد. این صورت‌ها هیچ‌گونه خصوصیت تجربی ندارند، بلکه صرفاً باید به‌عنوان چارچوب‌های قوه‌ی حساسیت تلقی شوند. در واقع شناخت حسی انسان با این محدودیت مواجه است که هر شی‌ای را فقط در قالب این صورت‌ها می‌تواند بشناسد و از آن شهود تجربی حاصل کند.

برای فهم عمیق‌تر موضوع می‌توان این قالب‌ها را با مقولات کانتی مقایسه نمود. همان‌طور که مقولات عقلی، در فلسفه‌ی کانت، چارچوب درک عقلی حوادث است، این قالب‌ها نیز چارچوب تجربه‌ی حسی اشیاء هستند و همان‌گونه که مقوله‌ی علیت باعث می‌شود که ما بعضی از حوادث را تحت این مقوله بشناسیم، زمان-به‌همراه مکان- نیز، چارچوبی است که در قالب آن تجربه کردن اشیاء برای انسان فراهم می‌شود.

او بازم در کتاب نقد عقل محض می‌گوید: شهودی که از راه احساس به متعلق شناسایی مربوط می‌شود، تجربی نام دارد. موضوع نامتعیین شهود تجربی، پدیدار نامیده می‌شود. من آنچه را که در پدیدار با احساس متناظر باشد، ماده‌ی نخستین می‌نامم؛ ولی آن چیزی را که باعث وحدت کثرات پدیدارها در نسبت‌های معینی می‌شود، صورت پدیدار می‌نامم. بنابراین، هر چند ماده‌ی نخستین هرگونه پدیدار، فقط تجربی به ما داده می‌شود، ولی صورت آن باید به نحو پیشینی برای احساس‌ها در ذهن آماده باشد. ... "من همه‌ی تصورهایی را که در آن‌ها هیچ چیز که از آن احساس باشد، یافته نشود، تصوره‌های محض می‌خوانم؛ پس صورت محض شهودهای حسی - که در آن، تمامی کثرات پدیدارها در نسبت‌های معینی شهود می‌شود عموماً باید به نحو پیشینی در ذهن وجود داشته‌باشد. این صورت محض احساس، خود نیز می‌تواند شهودی محض نامیده شود. بدین‌سان اگر من از تصور یک جسم، هرآنچه را که فهم دربارهِ آن می‌اندیشد مانند: جوهر، نیرو، بخش‌پذیری و دیگر امور و نیز آنچه به احساس تعلق دارد، مانند تداخل، تأثیرپذیری، سختی، رنگ و غیره، جداکنم، باز از این شهود تجربی، چیزی برایم می‌ماند. یعنی امتداد، شکل، و امثال این‌ها، متعلق به شهود محض است که پیشینی و حتی بدون یک متعلق شناسای واقعی حسی، به-عنوان صورت محض حس، در ذهن قرار دارد."

کانت گاهی بیان داشته است زمان، خود امری شهودی است و گاهی نیز گفته است زمان، زمینه‌ی شهود است. این تعبیرات او ممکن است مشتبه سازد کانت دچار تناقض گویی گشته است. اما باید در نظر داشت، هنگامی که او می‌گوید زمان خود امری شهودی است، منظور وی این است که ما زمان را با شهود محض درمی‌یابیم و پی به وجودش می‌بریم. شهود محض امری است غیر تجربی، و در هیچ موضوع خارجی نمی‌توان زمان را احساس کرد. بلکه تنها می‌توان به روش محض آن را کشف نمود. یعنی با تحلیل یک شهود حسی و کنار گذاشتن مواردی که یا در فاهمه جایگاهی دارند و یا در خود احساس، یکی از مواردی که باقی می‌ماند، زمان است. بنابراین کشف زمان، وابسته به شهود حسی است. اما آن‌جا که می‌گوید زمان زمینه‌ی شهود است، به این معنی است که ما امور حسی - شهودات حسی - را در بستر زمان - و مکان - درک می‌کنیم (کاپلستون، ۱۳۷۵). به عبارت دیگر، وقتی کانت می‌گوید زمان آوردگاهی است که شهود حسی در آن ممکن است، در حقیقت تلاش می‌کند تا نقش زمان را در ساختار معرفت‌شناسی انسان توضیح و نشان دهد که زمان در ذهن برای شناخت، چگونه نقش ایفا می‌کند.

در ملاحظه‌ی پنجم و آخر، کانت بر بیکرانی زمان تأکید می‌کند. بیکرانی زمان معنایی بیش از این ندارد که هر تکه‌ی زمانی را صرفاً می‌توان به عنوان محدوده‌ای از یک زمانی در نظر گرفت که شامل همه‌ی زمان‌ها و پیش فرض است. برای این که چنین سخنی درباره‌ی تکه‌های زمانی درست باشد، ایده‌ی زمان باید به عنوان یک امر نامحدود و بیکران مطرح شود. بنابراین می‌توان گفت که ما یک زمان به صورت منطقاً پیشینی داریم که شامل همه‌ی تکه‌های زمانی می‌شود که آن‌ها را شهود می‌کنیم. (Paton, 1961)

کامپ اسمیت^۱ بیان می‌کند که در اینجا فرض این است که زمان یک شهود است. دلیل آن از این حقیقت برمی‌آید که زمان نمودی^۲ (بازنمود، تصویر) است که تکه‌های زمانی صرفاً از محدودسازی آن نمود، ناشی می‌شوند (Smith, 1962). بنابراین زمان نمود یک کل است که مقدم بر اجزاء است. اما اگر نمود زمانی، نمود بنیادینی است که از طریق محدودسازی آن، اجزاء به صورت ثانویه از آن ممکن می‌شوند، پس خود زمان باید یک شهود باشد. بنابراین می‌توان گفت

1. Kemp Smith
2. Representation

که ویژگی‌های زمان نزد کانت عبارت‌اند از: پیشینی، ضروری، تک بعدی، شهود محض و بیکران بودن زمان.

کلیات نظریه زمان از منظر کانت

پیش از این در مبحث متناظر این بحث در باب نظریه مکان، متذکر شدیم که کانت در خصوص نحوه تصور مکان، این دو، یعنی زمان و مکان را به‌عنوان صور حسیات معرفی می‌کند، لکن او از زمان و مکان به‌عنوان دو مفهوم سخن گفته است، در عین حال توضیح داده است که منظور وی از تعبیر مفهوم در این خصوص، نه مفهوم کلی، بلکه مفاهیم جزئی‌اند که در آن‌ها محسوسات متعلق قرار می‌گیرند. او این مفاهیم جزئی را تحت عنوان "شهود محض" معرفی نموده است. تعریف کانت از "زمان" در رساله "صورت و مبادی عالم محسوس و معقول، این گونه است: زمان چیزی واقعی و عینی نیست "نه عرض است، نه جوهر و نه نسبت، بلکه شرط ذهنی‌ای است، که بخاطر ماهیت و ساختار ذهن انسانی، برای تنظیم و ترفیق تمامی محسوسات، به واسطه قانون معینی، ضروری و لازم خواهد بود؛ و آن یک "شهود محض" است، چرا که ما جواهر و اعراض را، چه برحسب همزمانی و تقارن و چه به نحو توالی و تعاقب، تنها از رهگذر معنای زمان و تنظیم و ترفیق می‌نمائیم^۱. (کانت، تمهیدات، ۱۳۶۷)"

پذیرش زمان به‌عنوان واقعیته مطلق و مستقل و با فرض آن به‌صورت کیفیتی واقعی و عینی برای اشیاء، مشکلاتی را در پی داشت؛ کانت برای گریز از چنین مشکلاتی و نیز برای پرهیز از ابتلاء به تناقضات متافیزیکی، موضع خاصی را اتخاذ نمود که در نهایت منجر به شکل‌گیری نظریه خاص او در باب زمان شد. نکته اساسی در نظریه زمان وی این است که او به دلایل گوناگون، دریافت که پذیرش دیدگاه نسبیته لایب نیته^۲ در خصوص زمان، غیرممکن است؛ نظریه‌ای که در آن واژه زمان به‌عنوان "اس می خاص"، برای نوعی موجود واحد مستقل نمی‌باشد، بلکه زمان وصفی است منطقی، که مأخوذ از حوادث و کیفیات و نسبت‌های زمانی آن‌ها با یکدیگر، البته به نحوی اضافی و نسبی می‌باشد. کانت معتقد بود که این نظریه در مورد زمان، همه آنچه را که باید بدانیم، ارائه نمی‌دهد. به همین خاطر در جهت نقد آن برآمد. اما موضع‌گیری او در برابر نظریه

1. On the form and principle of the sensible and intelligible world, opcit, 1968 p.403

2. Leibniz

نیوتنی زمان و نقد آن با اندک ملایمت و اعتدلالی همراه است. به هر حال او احساس می‌کرد که می‌توان به چیزی شبه به نظر به نیوتنی معتقد شد. نظریه‌ای که مبتنی بر پذیرش زمان به‌عنوان نوعی موجود واحد مستقل که منطقی‌تر می‌تواند بدون حوادث با وجود جریان‌هایی که همزمان و مقارنتاً با متوالیه‌ی پدید می‌آیند، وجود داشته باشد^۱ (Watson J. , 1908).

لکن کانت فکر می‌کرد که نظریه نیوتنی باید به گونه‌ای متحول گردد که دیگر در آن، زمان تهی نامتناهی به‌عنوان شیئی منفردی که بتواند مستقلاً وجود داشته باشد، تلفی نگردد؛ و گرنه دچار اشکالاتی منطقی و تناقضاتی متافیزیکی خواهیم شد^۲. او در کتاب تمهیدات^۳ خود، می‌نویسد: آنان که نمی‌توانند خود را از این فکر مکان و زمان کیفیات واقعی ملازم خود اشیاء است، منصرف سازند، می‌توانند تیزهوشی خود را با تناقض نمای ذیل بی‌آزمایند^۴ و اگر سعی خود را در حل آن عبث دیدند، شاید لااقل چند لحظه‌ای دور از هرگونه پیش‌داوری، معتقد شوند که مسئول ساختن مکان و زمان به صرف صور شهود حسی ما، چندان هم بی‌پایه نبوده است (کانت، تمهیدات، ۱۳۶۷)^۴.

چنانچه از این سخن کانت بر می‌آید، وی این دیدگاه لایب نیتس را که زمان کیفیت اشیاء به خودی خود نیست پذیرفته است، لکن با این عقیده لایب نیتس که زمان را به‌عنوان امری صرفاً اضافی و نسبی و پدید آمده از نحوه نسبت‌ها و اضافات اشیاء با همدیگر است، موافق نیست. او با انتقاداتی که به نظریه نیوتنی وارد نمود، چارچوب نظریه خاص خویش را در باب زمان مطلق درونی، تشکیل داد. به اعتقاد نگارنده، کانت نه تنها در صدد ارائه نظریه‌ای بود که در آن امر شخص خود آگاه به زمان مطلق درونی خودش که از رهگذر شهود محض بتواند به‌طور بالفعل و با به نحو قابل تصویری مستقیم و بی‌واسطه آن را دریافته و نسبت به آن معرفت حاصل نماید؛ تا بدین وسیله از تمام تناقضات متافیزیکی مزبور رهایی یابد. بلکه در صدد معرفی زمان و نیز مکان به‌عنوان دو سرچشمه معرفت شهودی است که همه‌شناسانی‌ها و احکام برهانی و ضروری در حوزه ریاضیات بر آن‌ها مبتنی است، بدون شهود زمان محال است که ریاضیات یک قدم به جلو بردارد، زیرا مفاهیم ریاضی محض باید در شهود محض، تمثیل یابند، و این بدان سبب است که به

1. Watson John, Philosophy of kant Explained, opcit., p.95

2. Ibid

۳. در تمهیدات بند [۱۳] در ادامه همی‌ن مطلب توضیح آن آمده است.

۴. ابتدای بند [۱۳]

اعتقاد کانت، پیشرفت ریاضیات، صرفاً به نحو تألیفی ماتقدم میسر خواهد بود و فقط از رهگذر شهود محض است که مواد مناسب احکام تألیفی مقدم بر تجربه می‌تواند فراهم آید (کانت، ۱۳۶۷). به هر حال، شالوده‌ی نظریه کانت در خصوص زمان، این است که معرفت بشری از آن، مطلقه‌ی غیر تجربی بوده و طبیعتی از نوع آگاهی و آشنایی دارد، نه صرفاً مفهومی و استنتاجی که از منطق و تعلق ناشی شده باشد. از این جهت می‌توان گفت که نظریه زمان کانت متناظر با نظریه مکان او، مشمول همان تبیین‌ها و تفسیرهایی است که از نظریه مکان وی به عمل آمده است.

زمان، عنصر سوم و شاکله‌سازی

کانت در مبحث احیاء استعلایی، دو صورت پیشین شهود را که عبارت‌اند از: زمان و مکان و همچنین خصوصیت اصلی احکام ریاضی را به این خصوصیت که آن‌ها هم تألیفی‌اند و هم مقدم بر تجربه مطرح نمود. به باور کانت، گروه دیگری از مفاهیم نیز وجود دارد که اگر چه خارج از حوزه ریاضیات محض مطرح‌اند، لکن خصوصیت پیشینی بودن آن‌ها، نقطه اشتراکی آنچه درمی‌ان گروه نخست و گروه مزبور می‌باشد.

کانت از این دسته از مفاهیم پیشینی در بخش منطق استعلایی^۱ سخن گفته است. هدف او این است که چگونه اطلاق درست این مفاهیم، به ایجاد آن دسته از احکام ترکیبی مقدم بر تجربه خواهد انجامید که به اعتقاد وی، شرط ضروری و لازم برای استفاده از فاهمه و تفکر درباره طبیعت است.

اولین تحقیقی که کانت تحلیل استعلایی^۲، انجام می‌دهد، جستجو در جهت یافتن مفاهیم پیشینی و ارائه فهرستی جامع از این گونه مفاهیم غیر ریاضی ولی قابل اطلاق در احکام تجربی عینی، است. کانت این گونه مفاهیم را "مقولات"^۳ نام نهاده است.^۴ برخی از این مفاهیم عبارت‌اند از: "علیت" و "نیت" و "کمیّت" و ...

1. Transcendental Logic
2. Transcendental Analysis
3. Categories

۴. ما در اینجا به حسب ضرورت بحث مقدمتاً به مقدمات کانی به نحو بسیار فشرده اشاره کردیم برای توضیح و آگاهی مفصل‌تر می‌توان به خود نقد عقل محض، B/74, A/50 و تمهیدات (۳۹) و دیگر آثار مراجعه کرد.

پس به طور کلی کانت هم در مبحث حسابات استعلانی و هم در مبحث منطق استعلانی درصدد اثبات وجود معانی و مفاهمی می‌پیشین است (کانت، تمهیدات، ۱۳۶۷)؛ در مبحث نخستین مفاهیم پیشینی در حوزه ریاضیات و در دومی مفاهیم پیشینی خارج از حوزه ریاضیات؛ لکن هر دو گونه از این مفاهیم مقدم بر تجربه بر اعیان دلالت خواهند داشت. در واقع مبحث دوم مربوط به اطلاق مفاهیم پیشینی غیر ریاضی است، تا جائی که در این کاربرد، شرط اساسی امکان دلالت به آنچه ادراک شود رعایت گردد.

با این مقدمه کوتاه وارد بحث شاکله‌سازی^۲، در حد ارتباطی که این بحث با زمان و مکان دارد می‌شویم و در واقع این مطالب چکیده‌ای از مبحث شاکله‌سازی است که در آن عنصر "زمان" به نحو برجسته‌ای طرح شده است.

بنابر آنچه که در ابتدا بدان متذکر شدیم، کانت برای تبیین ماهیت احکام تألیفی ماتقدم ابتدا صور ماتقدم شهود محض را "یعنی زمان و مکان" و سپس در مرحله‌ای جداگانه مقولاتی را که به نحوی توجیه‌پذیر قابلیت اطلاق در احکام تجربی عینی را دارند، مطرح نموده است.

تبیین آنچه که کانت آن را "شاکله‌سازی، نام نهاده است. بدین صورت امکان پذیر می‌شود که به اعتقاد کانت یکی از شرایط استفاده از یک مفهوم آن است که بین آن مفهوم و آنچه که مفهوم بدان اطلاق شده، بایستی نوعی سازگاری و شباهت وجود داشته باشد. نحوه اطلاق یک مفهوم و آنچه که مفهوم بدان اطلاق شده است، به دو نحو متصور است که:

۱. تعبیر شاکله‌سازی اصطلاحی است که در ترجمه، Schemata، که مفردش، Schema می‌باشد، آمده است. معنای لغوی واژه مفید معانی اشکل، و گاه اشیوه و افتادهاست، ارسطو این تعبیر را در مواضع مختلف به مفهوم شکل و شکل هندسی و نیز شکل قیاسی، بکار برده است. رک به: ۱۰ - 26 - Logic, first analytic, b 2224 - Physics . a 999 , Categories / Metaphysics, b ۱۰۰۰. حکمای ما نیز به تبعیت از ارسطو از چنین تعبیری استفاده نموده‌اند، ابن‌سینا در اشارات می‌نویسد: «هیئت التألیف من کیفیت وضع الحد الأوسط عند الحدین الطرفین تسمى شکلا، در زبان‌های امروزی در کاربرد تخصصی به معانی، گروه، طرح کلی با خطوط پیرامونی شکل که جزئیات در آن مشخص نباشد. به کار رفته است. مترجمان معاصر ما به طرح، شاکله، تصویر، شکل‌واره و ادیسه‌نما ترجمه کرده‌اند.

2. Schematism

ا. در این نحوه از اطلاق، در یک سو مفهوم تجربی، را داریم و در طرف دیگر آنچه که آن مفهوم بدان اطلاق شده، به عنوان نمونه مفهوم "سیب" یک مفهوم تجربی است و بکارگیری این مفهوم، حاکی از این حقیقت است که چیزی که شهود شده، ذیل آن مندرج گردیده است و اگر انسان به چیزی اشاره کرده و بگوید "این یک سیب است"، این موقع است که مفهوم سیب بکار رفته است و استعمال آن بدین معنا است که شباهتی میان این مفهوم و آنچه که مفهوم بدان اطلاق شده است، وجود دارد، البته مفهوم "سیب" نه سرخ است و نه هسته و پوست دارد و نه قابل خوردن است، لکن این مفهوم، برحسب تعریف، مستلزم آن است که آن میوه‌هایی که اطلاق نام سیب بر آنها مجاز است می‌باید، علاوه بر بعضی خصوصیات دیگری که می‌تواند داشته باشد، واجد این خصوصیات یعنی رنگ، طعم خاص و هسته و دانه باشند. بنابراین تعریف آن مفهوم، خود متضمن خصوصیات تجربی آن است. چنان که مشهود است در اطلاق یک مفهوم تجربی بر آنچه که آن مفهوم بدان اطلاق می‌شود، صرفاً با وجود شرایطی مثلاً وجود شباهت میان آن دو، کافی است برای این که مفهوم تجربی بر متعلق خود اطلاق گردد و این فرآیند چندان پیچیده نیست¹ (کانت، تمهیدات، ۱۳۶۷).

ب. در این نحوه از اطلاق، دیگر با مفهوم تجربی سر و کار نداریم، بلکه با مفاهمی می‌محض فاهمه روبرو هستیم، مفاهمی می‌که در زبان کانتی به عنوان مقولات شناخته شده‌اند. میان مفهوم و آنچه که مفهوم بر آن اطلاق شده، مطرح نیست. از آنجا که این مفاهیم، مفاهمی می‌صرفاً محض می‌باشند و هیچ عنصر تجربی در آنها حضور ندارد و عاری و نهی از محتوای تجربی‌اند؛ بنابراین طبیعی است که با هیچ امر تجربی شباهتی نخواهند داشت. این بدین خاطر است که مقولاتی که خود به عنوان وسیله و واسطه‌ای است برای درک و شناخت آنچه که در مکان و زمان در آمده است؛ چگونه ممکن است که آنها را "یعنی مقولات" به محک

1 Ibid

تجربه آزمون و آموخت و این درحالی است که حتی خود تجربه و امر تجربی بواسطه مقولات، امکان شناخته شدن برایشان حاصل می‌شود. کانت "علیت را به‌عنوان نمونه مطرح می‌کند و می‌گوید: هرگز کسی معرفت به علیت را بواسطه حس، قائل نشده است. در این مرحله دیگر با مفهوم و امر تجربی سر و کار نداریم که مسئله بواسطه شرط وجود شباهت میان مفهوم و متعلق تجربی آن، حل شده تلقی گردد؛ اینجاست که کانت شاکله‌سازی را مطرح می‌نماید. او برای مرتبط ساختن یک مقوله و آنچه که آن مقوله بدان اطلاق می‌گردد، نظر به شاکله‌سازی را مطرح می‌کند. به عبارتی واضح‌تر کانت در صدد طرح نظریه‌ای است که بواسطه آن به یک رابطه با امر سومی نائل گردد تا این که بتواند اطلاق یک مقوله را به متعلق آن، به نحوی توجیه نموده و مجوزی برای این اطلاق حاصل کند. در دیدگاه کانت و به اصطلاح فلسفه او، این عنصر سوم، "شاکله استعلائی" نام گرفته است.^۱ ماهیت این امر سوم چیزی است که هم به مفهوم محض شبیه است و هم یک نحوه شباهتی با آنچه که در حس به ما داده شده است؛ در واقع ماهیتی دوگانه دارد که به گونه‌ای محسوس است و به گونه‌ای دیگر معقول. باید توجه داشت که معقول و محسوس بودن آن‌ها از یک جنبه واحد نیست، بلکه از جنبه‌ای که شبیه آنچه که داده شده در حس می‌باشد، محسوس است و از جنبه‌ای که با مفهوم محض شباهت دارد، معقول است. به باور کانت این امر سوم، عنصر "زمان" است.^۲ و این بدان جهت است که تنها زمان چونان یک شاکله، به خودی خود صورت پیشینی شهود محسوب می‌شود و واجد هر دو شرط است یعنی از یک سو چون یک مفهوم محض نیست^۳، با آنچه که در حس داده می‌شود، شباهت دارد و از سوی دیگر

۱. تا این که بتواند آن‌ها را از شاکله‌ها مفاهیم بین و مفاهیم ریاضی متمایز سازد.

2. Ibid

۳. نه تنها مفهوم محض و مفهوم تجربی نیست، بلکه اساساً زمان، مفهوم به معنای متعلق فاهمه نیست، بلکه آن صرفاً امر مشهود است و متعلق بی‌واسطه شهود است.

بخاطر این که مفهوم تجربی محض نیست با آنچه مقولات فاهمه و مفهوم محض نام دارد و به تعبیری، مسامحه آمی‌ز، هم محسوس است و هم معقول (کانت، تمهیدات، ۱۳۶۷).

کانت معتقد است، زمان گرچه یک امر ماتقدم است، لکن در این حال شرط لازم و ضروری تمام شهودات اعم از شهود بیرونی و با شهود درونی است. شهود، تنها موقعی ممکن است که در زمان صورت پذیرفته باشد؛ از این جهت است که کانت زمان را به عنوان شاکله و چونان عنصری می‌داند که اطلاق مقولات را بر آنچه به شهود در آمده، ممکن می‌سازد. مقوله هنگامی که مقید به تعیینات استعلائی زمان گردد، به شاکله تبدیل می‌شود و به همین اعتبار است که می‌توان آن را بر آنچه که مورد شهود واقع می‌شود، اطلاق نمود.

زمان و مکان، شهودی محض

کانت برای شهودی محض بودن زمان و مکان استدلالی فراهم می‌کند. این استدلال از این قرار است که تنها بواسطه شهود حسی است که ما می‌توانیم از اشیاء، شهود مقدم بر تجربه داشته باشیم، لیکن به واسطه آن فقط می‌توانیم اشیاء را چنانکه بر حواس ما پدیدار می‌شوند، بشناسیم؛ نه بدان گونه که در نفس الامر هستند. اگر قضایای تألیفی مقدم بر تجربه را باید ممکن شمرد، و یا اگر باید در صورت مواجهه واقعی با چنین قضایایی امکان آنها را از پیش معلوم و معین ساخت، مطلقاً ضرورت دارد. حال می‌گوییم، مکان و زمان دو شهود است که همه شناسایی‌ها و احکام برهانی و ضروری ریاضیات بر آنها مبتنی است، زیرا همه مفاهیم ریاضی باید ابتدائاً در شهود تمثّل یابد و مفاهیم ریاضی محض نیز باید در شهود محض تمثّل پیدا کند و به عبارت دیگر ساخته شود. بدون شهود محض محال است ریاضیات محض را حتی یک قدم به پیش برد زیرا فقط از طریق شهود محض است که مواد مناسب قضایای تألیفی مقدم بر تجربه فراهم تواند شد. هندسه بر شهود محض مکان مبتنی است. در حساب، مفاهیم اعداد از طریق افزایش متوالی آحاد در زمان صورت می‌پذیرد و مخصوصاً در مکانیک محض، مفاهیم مربوط به حرکت جز با تصور زمان حاصل نمی‌شود. این هر دو تصور (زمان و مکان) صرفاً شهود اند، چرا که اگر از شهودهای تجربی اجسام و تغییرات آنها یعنی حرکت، هر امر تجربی، یعنی هر آنچه را که به احساس تعلق دارد، برداریم؛ مکان و زمان همچنان باقی خواهد ماند. بنابراین این دو، شهود محض اند و زمی‌نه و مبنای مقدم بر

تجربه شهودهای تجربی هستند، و لذا حذف آنها هرگز ممکن نیست، بلکه شهود محض مقدم بر تجربه بودن آنها، خود صریحاً دلیل است بر اینکه آنها صرفاً صورتهای حساسیت ما هستند که می‌باید بر همه شهودهای تجربی، یعنی بر ادراک همه اشیاء خارجی، تقدّم داشته باشند و بر طبق آنهاست که می‌توان اشیاء را به نحو مقدم بر تجربه، هر چند فقط بدان گونه که بر ما پدیدار می‌شوند، شناخت (کانت، ۱۳۸۸).

سهم ذهن در شناخت

زمان و مکان شرط شناخت اشیاء هستند و نه حاصل شناخت آنها و بنابراین آنها در قالب‌های اندیشیدن هستند که از پیش در ذهن وجود دارند. در نتیجه باید گفت که ذهن در عمل شناخت همچون لوح سفید نیست که تجربه بر آن نقش ایجاد کند بلکه ذهن حالتی فعال دارد و صورت‌هایی را در عمل شناخت بر داده‌های تجربی اضافه می‌کند. ذهن صرفاً پذیرنده و منفعل نیست بلکه با تحمیل قالب‌ها یا صورتهای خود، شناخت را ممکن می‌سازد. نتیجه این دیدگاه این است که حاصل عملکرد ذهن و صورتهای آن بر ماده شناخت غیر از آن چیزی است که در واقع وجود دارد. به عبارت دیگر ذهن در جریان شناخت تاثیر گذار است و بدون این تاثیر چیزی شناخته نمی‌شود اما این بدان معنا خواهد بود که آنچه شناخته می‌شود با آنچه در واقع وجود دارد یکی نیست (زمانی، ۱۳۸۶) بنابراین در مطالعات آینده پژوهانه نیز، ذهن در شناخت پدیده‌های آینده موثر است و با داده‌های تجربی که مبتنی بر دریافت‌های گذشته است، بصورت ترکیبی پیشینی عمل می‌کند.

پدیدار^۱ و شیء فی نفسه^۲ یا فنومن و نومن

از نظر کانت، عالم واقع از نظر ارتباطی که با ما انسان‌ها دارد، به دو بخش تقسیم می‌شود:

(۱) بخش غیرقابل ادراک

(۲) بخش قابل ادراک

1. Phenomenon
2. noumenon

کانت بخش اول را «بود»، «نومن»، «شی فی نفسه» و «واقع» و بخش دوم را «نمود»، «فنومن»، «شی در نزد ما» و «ظاهر» می خواند. او در گام بعد معتقد می شود که ذهن، ادراکات حسی خود را در دو کانال حسی به نام زمان و مکان کانالیزه می کند و دوباره آن را در دوازده مقوله از مقولات فاهمه محض، صورت بندی و شاکله سازی می کند. از نظر او، چنانچه مدرکات ما بتوانند از این فیلترها و صافی ها عبور کنند، آنها را نمود می دانیم و و گرنه مربوط به عالم «بود» یا «نومن» خواهند بود. بدین ترتیب، آنچه که به ادراک ما در می آید، دارای واقعیت نموداری است و نه واقعیت به خودی خود. از نگاه کانت، نومن مفهومی است که منحصرأ مربوط به فهم (فاهمه) است؛ به تعبیر دیگر از دسترس حس خارج است و به شهود حسی ما در نمی آید. از آن جا که نومن فاقد همه ویژگی های قابل حس است، امری کاملاً عقلی است و ماهیت و سرشت آن تنها از طریق عقل، قابل درک است. در نتیجه، فاعل شناسا با عقل برهانی (استدلالی) تنها در صورتی می تواند به نومن پی ببرد که بتواند مقولات را مستقل از حساسیت به کار گیرد. بدین ترتیب، نومن به صورت «آن گونه که هستند» بیان می شوند نه به صورت «آن گونه که ظاهر می شوند» (نصیری، ۱۳۸۷).

اسکروتن معتقد است که تنها تفسیر قابل قبول از اصطلاحات «پدیدار»، «نمود»، و «شیء تجربی» آن است که آنها را دال بر اقلامی در جهان فیزیکی تلقی کنیم... به عبارت دیگر، هر چیزی که متعلق کاوش علمی قرار می گیرد، یک «پدیدار» است و همه پدیدارها اصولاً قابل شناختند؛ اما هیچ چیز دیگری قابل شناخت نیست (همان). بدین قرار، از نظر کانت شناخت شیء فی نفسه برای فهم آدمی امکان پذیر نیست، بلکه تنها اعیان قابل شناسایی، یعنی اعیانی که قادر به ادراک آنها هستیم و حکم می کنیم که مصادیق مقولاتند، اعیانی هستند که تجربه به آنها تعلق می گیرد (Norman Kamp، 2001). امور نفس الامری یا اشیاء فی نفسه در نظام فلسفی کانت فقط جنبه محدود کنندگی دارند؛ به این معنا که به مرزی دلالت می کنند که اگر فاهمه ما بخواهد از آن عبور کند، دیگر عینیت احکام خود را از دست خواهد داد. ذات های ناشناختنی یا اشیاء فی نفسه در واقع حدود شناسایی ما به معنای عینی کلمه هستند. این اشیاء، قابل شناسایی ما نیستند؛ زیرا هرگونه شناخت در قلمرو امور تجربی صورت می گیرد (Walsh، 1997). به این ترتیب، از نظر عقل نظری، اشیاء فی نفسه مرز شناسایی است نه متعلق آن، پس به طور کلی باید به عنوان یک قاعده کلی

بپذیریم که در فلسفه نظری کانت، آنچه در ذهن به امر غیر محسوس اطلاق می‌شود، فاقد حقیقت می‌شود و اساساً هیچ مقوله حسی بدون محتوای حسی اعتبار ندارد.

از نظر کانت، اگر از مقوله علت، محتوای زمان حذف شود و توجه نشود که علیت با توجه به تعاقب زمانی میان پدیده‌ها به وجود می‌آید، در این صورت از مقوله علت، به طور کامل سلب عینیت شده است و علیت به یک رابطه صوری بدون محتوا تبدیل می‌شود و معلوم نخواهد شد که کدامی‌ک از دو پدیدار علت و کدام معلول است. به تعبیر روشن‌تر، از نظر کانت علیت بدون در نظر گرفتن زمان، معنای خود را از دست می‌دهد (نصیری، ۱۳۸۷). از نظر فلسفی، این سخن که از جهان، تنها فنومن‌ها برای ما قابل شناسایی هستند و از این رو، شناخت ما مقید و محدود به صورت‌های ماتقدم حسی، یعنی زمان و مکان و مقولات دوازده گانه فاهمه است، به ناگزیر این نتیجه را خواهد داشت که در مقابل این فنومن‌ها (پدیده‌ها) قائل به ذات ناشناختی و نفس‌الامری شویم (همان).

بنابر عقیده کانت درست است که تجربه حسی در شناخت دخالت دارد و بدون تجربه شناختی وجود ندارد اما بر خلاف عقیده پیروان مکتب اصالت تجربه، ذهن همانند لوح سفیدی که تنها تأثیر تجربه را پذیرا باشد نیست، بلکه این لوح فعال است. در نتیجه آنچه بر ذهن ظاهر می‌گردد و شناخته می‌شود (پدیدار) با آنچه وجود دارد (شیء فی نفسه) یکی نیست و اشیاء آن گونه که در واقع هستند قابل شناخت نیستند: «از این قرار تنها بواسطه شهود حسی است که ما می‌توانیم از اشیاء، شهود قبل از تجربه داشته باشیم؛ لیکن بواسطه آن تنها می‌توانیم اشیاء را چنانکه بر ما (حواس ما) پدیدار می‌شوند بشناسیم نه آنگونه که در نفس الامر (واقع) هستند» (کانت، ۱۳۸۸) بنابراین، واقعیت عینی و محسوسات ما، تابع این اصل است که: تصویر حسی ما به هیچ وجه، تصویر شیء فی نفسه نیست، بلکه صرفاً نحوه پدیدار شدن آن بر ماست (کانت، ۱۳۸۸).

مقولات فاهمه

کانت در حسیات استعلایی، عناصر پیش از تجربه را زمان و مکان می‌داند و آنها را به عنوان «صورت‌های پیشین احساس» معرفی می‌کند. در مورد فاهمه نیز او معتقد است که عناصر پیش از تجربه‌ای وجود دارد که صدور حکم از طریق آنها میسر می‌گردد. کانت این عناصر پیش از تجربه را «مفاهیم پیشین» یا «مقولات»^۱ می‌نامد. مقولات، مفاهمی‌اند که پیش از تجربه هستند که صورت و قالب حکم را تشکیل می‌دهند و به آن کلیت و ضرورت می‌بخشند. کانت برای یافتن این مفاهیم به کار اصلی فاهمه یعنی «صدور حکم» توجه نموده و برای استنتاج انواع مقولات فاهمه انواع حکم را مبنا قرار می‌دهد.

انواع حکم: کانت در آغاز چهار وجهه نظر در احکام تشخیص می‌دهد و از هر وجهه نظر حکم را به سه دسته تقسیم می‌کند. بنابراین به اعتقاد وی دوازده نوع حکم داریم یعنی فاهمه به دوازده طریق تصویرهای حسی را به یکدیگر پیوند می‌دهد:

الف) وجهه نظر ک می‌ت:

۱. کلی: مانند «هر عدد زوج قابل قسمت بر دو است»
۲. جزئی: مانند «بعضی دانشجویان با هوش هستند»
۳. شخصی: مانند «سیامک ایستاده است»

ب) وجهه نظر کیفیت:

- ۱- ایجابی: مانند «این، میز است»
- ۲- سلبی: مانند «این صندلی نیست»
- ۳- عدولی: مانند «حسن نابینا است»

ج) وجهه نظر نسبت:

۱. **حملی:** مانند: «فرزین نشسته است»

۲. **شرطی:** مانند «اگر باران بیارد زمی ن مزطوب می شود»

۳. **انفصالی:** مانند «این عقیده یا درست است یا نادرست»

د) وجهه نظر جهت:

۱- **ظنی:** مانند «من هشتاد سال عمر خواهم کرد»

۲- **وقوعی:** مانند «علی دیروز درگذشت»

۳- **یقینی:** مانند «حسن به خاطر بیماری امروز فوت شد» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۴۳).

مقولات وجهه نظر کمیت:

مقوله:	حکم:
وحدت	کلی
کثرت	جزئی
تمامیت	شخصی

مقولات وجهه نظر کیفیت:

مقوله:	حکم:
واقعیت	ایجابی
سلب	سلبی
حصر	عدولی

مقولات وجهه نظر نسبت:

مقوله:	حکم:
جوهر	حملی
علیت	شرطی
تبادل	انفصالی

مقولات مقولات وجهه نظر جهت:

مقوله	حکم:
امکان عام-امتناع	ظنی
وجود-عدم	وقوعی
ضرورت-امکان خاص	یقینی

کانت مقولات وجهه نظر کمیت و کیفیت را، مقولات ریاضی؛ و مقولات وجهه نظر نسبت و جهت را مقولات دینامی کی می نامد. لذا مقولات کانت، انتزاعی نیستند بلکه آنها شرط تجربه و مقدم بر تجربه هستند. در واقع مقولات کانت، مانند قالب هایی هستند که اشیاء در آن نظم و ترتیب پیدا می کنند و به تعبیر دیگر افزوده های ذهن بر تجربه هستند و می توانیم آنها را به عینک هایی تشبیه کنیم که تنها از طریق آنها می توانیم اشیاء را درک کنیم.

بنابراین طبق انواع احکام کانت، صرفاً احکام وجهه نظر نسبت (حکم شرطی) و احکام وجهه نظر جهت (احکام ظنی) در دانش آینده پژوهی کاربرد دارند یعنی احکامی که برای آینده می تواند مورد استفاده واقع شود، احکام شرطی و احکام ظنی، می باشند. در واقع آینده پژوهش در آن، مستلزم تحقق شرط احکام شرطی، لوازم آن و ظن متراکم است و بیش از این راهی به آینده نداریم.

پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش در یک نگاه، در قالب جدول زیر ارائه می‌شود:

نویسنده / نویسندگان، سال	موضوع	مهمترین یافته‌ها
علی سلیمانی: ۱۳۹۶	مطالعات آینده بر اساس فلسفه افلاطون، کانت و نیچه؛ پساآینده پژوهی و جایگاه آینده پژوهی در ساختارهای سازمانی و سیاسی	دو نقش آینده اندیشی (حلقه مفقوده مدیریت و رهبری)؛ نقش همگرا ساز و نقش هم راستاساز است. برنامه ریزی، ماهیتی مدیریتی و سیاسی؛ آینده پژوهی، ماهیتی اجتماعی و جامعه شناسی و پساآینده پژوهی، از ماهیتی حاکمیتی و سیاسی برخوردار است. هدف غایی آینده پژوهی، آینده پژوهی و پساآینده پژوهی به ترتیب عبارت است از ساختن جامعه آرمانی، جهانی ساختن آن و ساختن حکومت آرمانی جهانی.
کاوه شاهین: ۱۳۸۶	کل گرایی در آینده پژوهی	نشان داده شده است که کل گرا بودن ضرورتاً مستلزم وجود یک بدنه نظری علمی در آینده پژوهی است.
رضا داوری: ۱۳۸۲	فلسفه و آینده	در این مقاله اظهار شده است علم و فرهنگ و تکنولوژی و به ویژه سیاست نمی‌تواند از فلسفه جدا و بی نیاز باشد. علم بدون فلسفه چنان که دکارت گفت مانند درخت بی ریشه است و علم به عنوان میوه همواره به فلسفه به عنوان ریشه نیاز دارد. گروه‌های مختلفی در دوران معاصر از قبیل پوزیتیویست‌ها و نحله‌های دیگر سعی کرده اند نیاز علم به فلسفه و به ویژه نیاز سیاست به فلسفه را انکار کنند. اما کوشش آنها موفق نبوده است

مهمترین یافته ها	موضوع	نویسنده / نویسندگان، سال
<p>بر اساس آراء صدر، آینده نه مفهوم زمانی آن، بلکه مصادیق پدیداری آن دارای وجود جسمانی بوده و در نهایت روحانیت پیدا کرده و باقی خواهند بود. از طرفی وی بعنوان یک فیلسوف، با قبول اصل علیت؛ قائل به این است که باید بین علت و معلول سنخیت و ربط برقرار باشد؛ و زمان جوهر مادی متغیر الذات و متجددالهیوت است یا مقدار تجدد و بی قراری آن و بُعد چهارم ماده است. بنابراین آینده معلول علل است که شناخت آینده مستلزم شناخت علت تامه هر پدیده‌ای می‌باشد</p>	<p>آینده‌پژوهی از دیدگاه فلسفه : جستاری در دیدگاه‌های پیش‌نگرانه صدرالمتألهین شیرازی</p>	<p>حاکمی و همکاران: ۱۴۰۱</p>
<p>امور و اعمال اختیاری آینده تعیین ناپذیرند؛ اما به دلیل علو الهی بر زمان در علم الهی موجود اند و با شناخت سبب و مسببات و جریانات تکوینی می‌توان به شناخت آینده تا حد مقدور دست یازید.</p>	<p>بررسی نسبت بین قضایای آینده و علم مطلق الهی</p>	<p>انشالله رحمتی و همکار: ۱۴۰۱</p>
<p>از آنجایی که امکان استقبالی، ویژه اموری است که در آینده تحقق می‌یابند و هنوز واقع نشده‌اند، ثبوت این امکان در واقع با نوعی گمان و غفلت همراه است؛ از طرفی محور همه تلاش‌های علمی را اصل علیت بین پدیده‌ها تشکیل می‌دهد، لذا معلول‌های ی که در خارج وجود دارند نیازمند علت می‌باشند. بنابراین، امکان استقبالی اختصاص به امور آینده دارد که چون ایجاب یا سلب در آنها هنوز تعیین نیافته است؛ لذا تمام اقسام ضرورت از آنها سلب می‌شود و معلوم</p>	<p>تحقق ماهیات امکانی در آینده با ابتناء بر امکان استقبالی</p>	<p>حاکمی و همکار: ۱۴۰۰</p>

نویسنده/ نویسندگان، سال	موضوع	مهمترین یافته ها
		نیست که یک پدیده یا امری، بعداً چه وضعیتی دارد. بنابراین باید با شناخت علت‌ها برای رخدادهای احتمالی، چاره‌اندیشی نموده یا آینده را ساخت.

روش‌شناسی پژوهش

فلسفه، زیربنای شکل‌گیری توسعه معرفت و نظام‌های تولید علم است. سطح فلسفی، با عنایت به مباحث زیربنایی چون هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، پاسخگوی دیگر سطوح توسعه معرفت علم، چون پارادایم، نظریه و مدل است. این ابعاد مبنایی، در شکل‌گیری روش‌شناسی‌های مختلف نیز تاثیرگذار بوده است (ایمان، ۱۳۹۹: ۳۰۵). روش تحقیق در این پژوهش، نظری؛ مبتنی بر اندیشه‌های کانت، با رجوع به آثار وی و منابع علمی و پژوهشی می‌باشد. روش گردآوری اطلاعات در این مطالعه، کتابخانه‌ای است که گردآوری اطلاعات با رجوع به آثار دست اول و معتبر به دست می‌آید. روش گردآوری اطلاعات نیز، بصورت فیش برداری از اسناد مکتوب می‌باشد. روش تحلیل اسناد، به دلیل پرداختن آن به رابطه‌ها و واکاوی علت‌ها، عقلی است. بنابراین روش تحقیق این پژوهش از طریق بررسی اسنادی می‌باشد که بنا به ماهیت نظری تحقیق و رویکرد بنیادین این مطالعه، از روش تبیین توصیفی نظرات کانت استفاده می‌کند.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

بنابراین با بررسی انجام شده مشخص گردید که در دستگاه معرفتی کانت، شناخت از همکاری حسیات استعلایی با تحلیل استعلایی، یعنی از همکاری عناصر زمان و مکان و مقولات فاهمه، که شاکله‌سازی در میان آن دو اتفاق می‌افتد، برای انسان حاصل می‌شود. بنابراین، مجموع این عناصر در شناخت آینده، با توجه به تاکید کانت بر قضایای ترکیبی پیشین؛ موثر می‌باشد. پس آنچه در نگاه کانت عنصر اساسی معرفت‌شناسی آینده پژوهانه محسوب می‌گردد،

قضایای ترکیبی پیشینی است که با شرط ضرورت و کلیت، اطلاع ما را از جهان افزایش می‌دهد. پس وی به تبیین شرایط ضروری و پیشینی ما قبل تجربه پرداخته تا شناخت انسان را از همه چیز، از جمله آینده، امکان پذیر سازد.

اما مفهوم «آینده» از نظر کانت، با توجه به نظام فلسفی خاص وی در تقسیم عالم واقع به فومن و فومن، در دسته فومن که شیء فی نفسه است تلقی نمی‌گردد بلکه پدیدار است زیرا مفهوم آینده، در زمان اکنون نحوی از واقعیت را ندارد و باید در زمانی مستقبل، در نسبت با واقعیات، واقع گردد. به عقیده کانت، در معرفت هیچ چیزی زمان و مکان از آن جدا نیست و بدون آن‌ها علم امکان پذیر نمی‌باشد. «زمان» و «مکان» مفهوم نیستند، بلکه صورت شهودند؛ و اگر مفهوم باشند، نمی‌توان احکام ما تقدم و تألیفی صادر کرد؛ زیرا از مفهوم چیزی جز همان مفهوم استنتاج نمی‌شود. از جمله عناصر بااهمیت در شناخت آینده، پذیرش زمان به عنوان واقعیتی مطلق و مستقل و با فرض آن به صورت کیفیتی واقعی و عینی برای اشیاء، مشکلاتی را در پی داشت؛ کانت برای گریز از چنین مشکلاتی و نیز برای پرهیز از ابتلاء به تناقضات متافیزیکی، موضع خاصی را اتخاذ نمود که در نهایت منجر به شکل‌گیری نظریه خاص او در باب زمان شد. نکته اساسی در نظریه زمان وی این است که او به دلایل گوناگون، دریافت که پذیرش دیدگاه نسبییتی لایب نیس در خصوص زمان، غیرممکن است؛ نظریه‌ای که در آن واژه زمان، وصفی است منطقی، که گرفته شده از حوادث و کیفیات و نسبت‌های زمانی آن‌ها با یکدیگر، البته به نحوی اضافی و نسبی می‌باشد. کانت معتقد بود که این نظریه در مورد زمان، همه آنچه را که باید بدانیم، ارائه نمی‌دهد. به همین خاطر در جهت نقد آن برآمد. او احساس می‌کرد که می‌توان به چیزی شبیه به نظریه نیوتنی معتقد شد. نظریه‌ای که مبتنی بر پذیرش زمان به عنوان نوعی موجود واحد مستقل که منطقی می‌تواند بدون حوادث با وجود جریان‌هایی که همزمان و مقارنتاً یا متوالیه‌ی پدید می‌آیند، وجود داشته باشد (کانت، ۱۳۸۸).

فهرست منابع

- ایمان، محمدتقی. (۱۳۹۹). فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ پنجم.
- حاکمی، محسن؛ حامی کارگر، فاطمه؛ تاجیک، هاجر (۱۴۰۱). آینده پژوهی از دیدگاه فلسفه: جستاری در دیدگاه‌های پیش‌نگرانه صدرالمتألهین شیرازی، فصلنامه آینده پژوهی انقلاب اسلامی، ۳(۱): ۹۵-۱۱۹.
- حاکمی، محسن؛ صائمی، داوود (۱۴۰۰). تحقق ماهیات امکانی در آینده با ابتناء بر امکان استقبالی، فصلنامه آینده پژوهی انقلاب اسلامی، ۲(۴): ۷-۹۱.
- سلیمانی، عباس (۱۳۹۶). مطالعات آینده بر اساس فلسفه افلاطون، کانت و نیچه؛ پساآینده پژوهی و جایگاه آینده پژوهی در ساختارهای سازمانی و سیاسی، دو فصلنامه آینده پژوهی ایران: ۲، ۱(۲): ۲۷-۵۳.
- شاهین، کاوه (۱۳۸۶). کل‌گرایی در آینده پژوهی، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، ۱۳(۵۲): ۱۲۹-۱۵۱.
- داوری، رضا (۱۳۸۲). فلسفه و آینده، نشریه پژوهشنامه علوم انسانی، ۳۹(۴۰): ۵۹-۷۲.
- غفاری، حسین (۱۳۸۱). زمان و مکان در معرفت‌شناسی کانت و هگل، فصلنامه معرفت، ۶۱(۱۰): ۵۲-۷۵.
- اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر. (۱۳۷۵). تاریخ فلسفه از ولف تا کانت. تهران: علمی و فرهنگی سروش.
- نادر پورنقشبند و محمد رنجبر. (۱۳۸۴). مفهوم زمان. آبادان: پرسش.
- نقیب زاده، میرعبدالحسین (۱۳۹۹). درآمدی به فلسفه، تهران: طهوری، چاپ بیستم.
- نصیری، منصور (۱۳۸۷). نومن و فنومن در فلسفه کانت، فصلنامه نقد و نظر، ۵۰(۲): ۵۰-۶۴.
- کانت. (۱۳۸۸). تمهیدات ترجمه غلامعلی حداد عادل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- علی لاریجانی. (۱۳۸۳). فلسفه کانت. تهران: هرمس.
- رحمتی، انشاءالله؛ حاکمی، محسن (۱۴۰۱). بررسی نسبت بین قضایای آینده و علم مطلق الهی، فصلنامه آینده پژوهی انقلاب اسلامی، ۳(۲): ۱۱-۳۶.
- زمانی، مهدی (۱۳۸۶). تاریخ فلسفه غرب، ۲ جلدی، تهران: انتشارات پیام نور.
- Ksenija Djuricic, Jean-Philippe Boot. March (2019). Effectuation and foresight – An exploratory study of the implicit links between the two concepts. Technological Forecasting and Social Change, 115-128
- M Pentti. (2003). A futures research outline of a post-modern idea of progress. Futures 33, 225-43 .
- Smith, Norman Kamp (2001). A Commentary to Kant's Critique of Pure Reason, Humanities Press International, Inc (United States America.)
- W. D. M. Paton. (1961). A Theory of Drug Action Based on the Rate of Drug-Receptor Combination. The Royal Society.
- Books
- Heidegger (1992). Heidegger: A critical reader also viewed. Harrison Hall & Hubert L. Dreyfus. Blackwell.
- John Watson. (1987). Philosophy of Kant Explained. opcit.
- Walsh, W. H. (1997). Kant's Criticism of Metaphysics, Edinburgh University Press.
- W Bell. (2003). Foundations of Futures Studies (2th ed.), New Jersey: Transaction Publishers.
- Norman Kemp Smith. (1962). A commentary to Kant's 'critique of pure reason. New York: Humanities press.

